

پیروزی ما ایرانیان نژاده نریک است

با نخستین آفتاب تابستانی، جنبش سبز همچون یخ آب شد و هوادارانش را تا جایی به ناامیدی کشانید که پریشانی و ترس بر چهره‌هایشان آشکار گشت. به جایش نزد ما ایرانیان راستین، پس از چشیدن سی سال مزه شکست، سرانجام امید براندازی حکومت اسلام بر ایران، جوانه زد و آن چیز که تنها یک رویا بیش نبود، اکنون نهال همان درختی است که روزگاری بر سرتاسر جهان سایه می افکند.

ارتشی بازنده است که سربازانش شکست را بپذیرند ولو اینکه نیرومندترین سلاح را در دست داشته باشند. حتی اگر در آغاز دشمن نیرومند باشد، مقاومتش اندک اندک کاهش می یابد، سربازانش پا به گریز می گذارند، روحیه‌اش ضعیف می گردد و نقطه‌ضعف‌هایش آشکار. او نمی تواند همیشه پیروز باشد؛ او نمی تواند همیشه هشیار بماند. پس، همانگونه که گسترده‌تر در این نوشته به آن خواهیم پرداخت، راهبرد ما باید ناتوان کردن روانی دشمن باشد تا بدان مرحله که خودش پرچم سفید را بالا کشد و میدان را رها سازد. امروز، سرسختترین حزب‌اللهی از آینده‌اش بسی نگران است. این نگرانی را باید به ناامیدی کشاند و ترس از باختن را چنان در او برانگیخت که بهتر بداند بگریزد تا اینکه بیهوده پایداری کند.

حکومت اسلامی ساختاری است هر می که می توان بدین گونه ساده کرد: در بالا روحانیت، سپس بی عملگانی چون موسوی یا احمدی‌نژاد، آنگاه نیروهای نظامی همچون پاسداران و بسیج، و در پائین، بخشی از مردم که سود خود را در این دستگاه می بینند. نقطه ضعف دستگاه، همین گروه زیرین هستند و آنهاست که می باید نشانه تیر ما باشند. فروپاشی پایه، همه هرم را با خود به همراه خواهد برد. استالین، مائو یا هیتلر، شاید حتی یک نفر را با دستان خویش نکشتند. اگر میلیونها پائین‌دست فرمانهای آنها را اجرا نمی کردند، خودشان، با همه دور و بریشان، یک روز هم نمتوانستند دوام بیاورند. در یک سازه انسانی، قدرت و ویژگی فطری برخی نیست و تنها از رابطه میان افراد به وجود می آید. در این رابطه است که یکی پائین‌دست می شود و دیگری ارباب. با از میان رفتن پائین‌دست، نیروی بالادست نیز نابود می گردد. اگر سربازان پیاده‌اش بگریزند، بزرگترین سردار جنگی بی‌ناترین موش بیابانی خواهد شد.

باید به اختلاف و نابسامانی در سنگر دشمن دامن زد تا بتوان با برتری بر او تاخت. در خانه‌ای که طعمه آتش گشت، نابسامانی خوش‌نشین می شود. از آن باید بهره گرفت برای زدن ضربه کاری به دشمن. هنگامی که آسیب‌پذیر شد و آماده به زمین گذاشتن اسلحه‌اش، شکستش را هرچه زودتر شتاب خواهیم داد.

روشن است که پیکار. رودررو با نوک هرم، هم دشوار است و هم نابخردانه. کسی دستش به رفسنجانی، موسوی یا خامنه‌ای نمی رسد. هر کدام در دژ‌هایی با برج و بارو زندگی می کنند و هزاران نگهبان پاسدار جان و دارائی‌اشان اند. وانگهی، آنها به سادگی جایگزین خواهند شد و از میان رفتن هیچ‌یک، از میان رفتن حکومت اسلام را در پی نخواهد داشت.

پاسدار و بسیجی میوه‌های رسیده‌ای اند که بزودی در دامان ما خواهند افتاد. هیچ‌کدام نه باوری به حکومت و نه حتی به اسلام دارند. اگر حس کنند که برای همیشه باد چرخیده است، آنان نیز نوک تفنگشان را به سوی اربابان امروزشان خواهند برگرداند. در شرایط کنونی، در افتادن با آنها برایمان دشوار و زیانبار است چون تراز. نیرو، به سودشان می چربد. اما با زنده نگاهداشتن آتش نابسامانی، با دامن زدن به حس بی اعتمادی به دستگاه و با پراکندن تخم ناباوری به توانائی رهبرانشان در بازگرداندن ثبات، نیروهای انتظامی نه تنها به روی مردم تیراندازی نخواهند کرد، مزدوران فلسطینی را نیز از این کار باز خواهند داشت. نیروهای انتظامی و ارتش، تنها مزدبگیران این دستگاه اند و جان خود و خانواده‌شان را برای نگهداری آن به خطر نخواهند انداخت. برای زیر فشار گذاشتن روانی آنها، باید ایشان را به ظاهر دگرگونی خو داد. غارت یا آتش زدن مسجدها نتیجه‌ای بس فراتر در بر خواهد داشت تا یورش به پاسگاه و سربازخانه. رفتن بی روسری به تظاهرات دلهره‌ای در میانشان خواهد انداخت که هیچ آتش‌افزایی نمی تواند. در دست گرفتن نمادهای ایرانی همچون شیر و خورشید یا فروهر بی گمان بیشتر شیپور مرگ حکومت اسلام را به نوا در خواهد آورد تا هر شعاری که هزار معنی ضد و نقیض از آن می توان ساخت.

نیرومندترین دشمن هرگز بری از نقطه ضعف نیست. چشم اسفندیار حکوت اسلام در ایران، همان مردم سودجویی اند که پایه‌های هرم را می سازند. این گروه بی‌مایه که تنها در زیر چتر حکومتی همچون ملایان می توانند کسی باشند، می خواستند با موج سبز موسوی، به کار و بار خود رونقی بخشند با این امید که رهبرشان با آمریکا کنار خواهد آمد و بازار زمین و دلار دوباره به راه خواهد افتاد تا آنها بتوانند مردم را بیشتر بچاپند و در دوبی، اروپا یا آمریکا خرج خویش کنند. فرزندان همینها هستند که در بیرون از ایران برای موسوی سینه چاک می کنند و به یاری اربابان فرنگی‌شان، همه کوشش خود را به کار می بندند تا مبادا بنیاد جمهوری اسلامی به زیر پرسش رود.

روش استعمار فرنگ، چه در آفریقا، چه در آمریکای لاتین و چه در آسیا، همیشه سازش با بی‌مایه‌ترین گروه‌های جامعه بوده، زیرا اینها که به تنهایی جز گدائی کار دیگری ازشان ساخته نیست، با کمک اربابانشان نه تنها پولدار بلکه دانشمند، هنرمند، فیلسوف، قهرمان و هزار چیز دیگر هم می شوند. روشن است که چنین کسانی که ایران را تکه تکه به بیگانگان

می فروشند تا بتوانند بر ایرانیان نژاده فرمانروائی داشته باشند و آنان را همچون بردگان خود به کار برند، اجراکنندگان راستین ستم حکومت اسلام در ایران اند. اما، هیچکدام جان و مالش را برای رژیم به خطر نخواهد انداخت و جامه‌دانان را همیشه بسته نگه می داشته تا با کوچکترین احساس ناامنی در پناهگاه‌هایی که از سالها پیش در برونمرز آماده کرده است، پنهان سازد. از هم اکنون دیده می شود که بسیاری ”محض احتیاط“ زن و بچه را به فرنگ فرستاده اند تا ”آبها از آسیاب بیافتد“. پس بکوشیم که هرچه بیشتر از اینان ایران را ترک کنند و میدان را برای ایرانیان نژاده باز بگذارند.

این گروه بی‌مایه که نامش را ”بورژوا-اللهی“ می گذارم، جدا از حکومت اسلام در ایران نیست. دسته‌بندی هر می‌ای که نشان دادیم بیانگر پخش نیروها است، نه یک طبقه‌بندی اجتماعی به شیوه مارکسیستی. در پسوند ”اللهی“ انگیزه دشنام ننهفته و تنها نشانگر ریشه تاریخی این ساختار اجتماعی است. نباید نیز پنداشت که یک بورژوا-اللهی چهره‌ای پاسدارگونه یا آخوندزاده دارد. او می تواند شیکپوش، آراسته، دارای چندین دیپلم و مسلط به چند زبان باشد. او در واقع همانند میمونی است که در سیرک به او کت و شلوار پوشانده اند تا مایه خنده دیگران باشد، اما میمون بیچاره گمان می کند که او هم با یک دست پوشاک، آدم شده است. آن طبقه اجتماعی که امروز برپا خاسته تا این ساختار را در هم کوبد همان ایرانیان نژاده اند که هرگز در این هرم جای نگرفتند و قرار نیست جایی داشته باشند. بن‌مایه حکومت اسلام و هرم قدرتش دقیقاً برای به بردگی کشیدن ایرانیان است تا بازماندگان لشکر عرب بتوانند چپاول میهنمان را دنبال کنند. در این راه، با هر بیگانه‌ای می سازند و هر باجی به آنها خواهند داد تا دستانشان برای سلطه بر فرزندان یزدگرد باز باشد. اگر رفتن ”نقی“ برای آمدن ”نقی“ سودی برای بورژوا-اللهی داشته باشد، پس بی چون و چرا به زیان ایرانیان نژاده خواهد بود. راه رهائی از ستم حکومت اسلام، از نابودی بورژوا-اللهی می گذرد. نوار سبز هم بهترین ابزار است برای تمیز دادن ایرانی نژاده از بورژوا-اللهی که تاکنون خود را با زرنگی هم‌میهن ما جا می زد.

بورژوا-اللهی‌ها آسیب‌پذیرترین دسته در میان دشمنانمان هستند. نه در برج و بارو زندگی می کنند، نه جنگجویند و نه دلاور. در سخن لاف بسیار می زنند و هرگاه می پندارند که پرزور اند، خدا را بنده نیستند. اما با کوچکترین احساس شکست، ناگهان فروتن و نرم‌زبان می شوند. از آنجا که دسترسی به شان آسان است، می باید در این مرحله نخستین پیکارمان، این گروه را نشانه گرفت. باید کاری کرد که در ایران خود را ناامن حس کنند، آینده‌شان را تیره و تار ببینند و امیدشان از بهتر شدن کاسبی بکلی بریده شود. آنگاه همان جامه‌دانهائی را که همیشه آماده دارند بر خواهند داشت و با گریزشان، منطق وجود جمهوری اسلامی نابود خواهد گشت. گریز بورژوا-اللهی‌ها نه تنها روند کاری حکومت اسلام در ایران را کند خواهد کرد، پاسدار و بسیجی را به شک و تردید خواهد کشاند و آماده برای روگردانی از سرانیشان. هنگامی که گشتی رو به غرق شدن می نهد، نخست موشه‌ایند که ناگهان از هزار سوراخ بیرون می آیند تا خود را در آب اندازند. دیدن همین گریز دسته‌دسته موشها است که هراسی بی اندازه در دل بی‌باکترین دریانورد می افکند و دیری نمی پیماید که ملوانان همگی شتابانه در دریا شیرجه می زنند و دیگر گوششان به فرمانهای ناخدا در مانده بدهکار نیست.

سخن بسیار می رود بر روی کشته‌شدگان این دو ماهه گذشته. در جنگ، برنده و بازنده، هر دو سوخت دارند. برنده سوخت خود را پیش‌بینی کرده بود. بازنده کسی است که سوخت و زیانش به او تحمیل شود. از روز نخست روشن بود که جمهوری اسلامی را با ناز و بوس نمی توان از میان برد و جز با پرداخت بهائی سنگین نمی شود به ستم آن پایان داد. اما در برابر، دشمنانمان می پنداشتند که می توانند با یک بازی بچگانه، انقلاب اسلامی را تکرار کنند و سی سال دیگر به آن زندگی دوباره بخشند. با اشتباهشان در راه انداختن معرکه موسوی و موج سبزش، ندانسته خود را در دام انداختند و ناتوانی و ندانم‌کاریهایشان را در روز روشن نمایان ساختند. اگر تا دیروز می پنداشتیم که حکومت اسلام دیوی است شکست‌ناپذیر، امروز دیگر می دانیم که روباهی ترسو بیش نیست.

امروز که دشمن ناتوان است و مزدوران زورگویی خسته از فساد خودشان، که از ترس بیگناهان را می کشد، که حتی همدستان فرنگی‌اش به رها کردنش می اندیشند، امروز است که باید حمله برد، نه فردا. نابودی حکومت اسلام، نه یک کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر.

بابک خندانی

پاریس، رشن روز، امرداد ماه ۱۳۷۸ یزدگردی